

**Predigt zum 5. Sonntag nach Trinitatis, 20.7.2025,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Matthäus 9,35-10,1:

در آن زمان، عیسی به تمام شهرها و دهات آن منطقه رفته، در عبادتگاه های یهود تعلیم 35
میداد و برقراری ملکوت خداوند را به مردم اعلام میکرد؛ او هر جا میرفت، امراض مردم را شفا
میبخشید.

دل او به شدت برای مردم میسوخت، زیرا مشکلات فراوان داشتند و نمیدانستند به کجا بروند و 36
از چه کسی کمک بخواهند. آنها مانند گوسفندانی بی چوپان بودند.
عیسی به شاگردانش گفت: «محصول زیاد است، اما کارگر کم 37
پس از صاحب محصول تقاضا کنید تا برای جمع آوری محصول، کارگران بیشتری به کار 38
بگیرد.»

آنگاه عیسی دوازده شاگرد خود را نزد خود فرا خواند و به ایشان قدرت داد تا ارواح ناپاک را
بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا دهند

جماعت عزیز، «محصول فراوان است، اما کارگر کم است!» به نظر می رسد ناله و شکایت رایج
در مورد کوچک شدن جماعت های مسیحی در کشور ما، اینجا هم تکرار می شود. کارهای زیادی
برای انجام دادن وجود دارد - و خیلی ها از این کار دوری می کنند. البته، کسانی که هنوز اینجا
هستند، این شکایات را می شنوند. آنها گاهی اوقات احساس سردرگمی می کنند: مجموعه بی پایان
وظایفی که ما به عنوان مسیحی با آن روبرو هستیم، بسیار زیاد است. ما خیلی کم هستیم. می توانیم
خیلی کم انجام دهیم. قدرت، وقت و پول ما بی نهایت نیست. امید و اعتماد ما نامحدود نیست
بله، در آن زمان، در زمانی که متی در اینجا توصیف می کند، همه چیز متفاوت بود. عیسی هنوز به
طور مشهودی با شاگردانش سفر می کرد. استاد آنها به اندازه کافی نزدیک بود که آنها را لمس کند
این باید دلگرم کننده بوده باشد! و عیسی، همانطور که شنیده ایم، همه بیماری ها و ناتوانی ها را شفا
داد. شاگردان آن زمان نیز توانستند همان معجزات را از طرف او انجام دهند

ما امروز از آن زمان بسیار دور هستیم. با چنین گزارشی چه چیزی برای ما باقی مانده است؟
امروز با آن چه می کنیم؟ صرفاً تکرار داستان های قدیمی و سوگواری برای اینکه همه چیز امروز
بسیار متفاوت به نظر می رسد - این هدف اجتماعات ما، مراسم ما، ایمان مسیحی ما نیست
شگفت زده شدن از اعمال بزرگ عیسی و اشاره به نقاط ضعف خود - مطمئناً این چیزی نیست که او
نیز در نظر داشته است. به همین ترتیب، انجیل نزدیکی خدا در مردی که عیسی نمی تواند هدف خود
را تلاش بیش از حد مداوم همکاری اش قرار دهد. زیرا تلاش بیش از حد مداوم دیگر کسی را به
حرکت در نمی آورد - فلج می کند! و به حرکت درآوردن ما مطمئناً همان چیزی است که خدا برای
قوم خود، برای ما در نظر دارد - اینکه ما از کلام او برای زندگی روزمره خود الهام بگیریم، گهگاه
در مسیر درست راهنمایی شویم؛ و شجاعت، اعتماد، یقین را وقتی اوضاع دشوار می شود، دریافت
کنیم. و بارها و بارها، اعتماد به نفسی که ما به عنوان مسیحیان باید خیلی بیشتر پرورش دهیم: ما
چیزی ارزشمند برای به اشتراک گذاشتن با مردم داریم!! این معجزات آن زمان نیست که بتوانیم
امروز از طرف عیسی مردم را دعوت کنیم تا شهروند دنیای جدید خدا شوند. اما چگونه؟ و از کجا
شروع کنیم؟ اگر بار دیگر با هوشیاری به روایت انجیل متی برگردیم، احساس می کنیم که خود
عیسی با چالشی عظیم روبروست. او از شهرها و روستاها عبور کرد، تعلیم داد، موعظه کرد و شفا
داد - همه بیماری ها و ناتوانی ها. برنامه ای که باید طاقت فرسا باشد! آنچه عیسی در سفرش می بیند

او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او از آن رنج می‌برد. لوتر ترجمه می‌کند که این او را سرشار از شفقت می‌کند.

متن یونانی از عبارت بسیار قوی‌تری استفاده می‌کند: دل‌هایش گرفت! شاید بتوانیم بگوییم: دلش خون شد! او که با تمام وجودش نزدیکی پادشاهی خدا را اعلام می‌کند، به سراغ مردمی می‌رود که به سوی آنها فرستاده شده است و شکاف به ظاهر غیرقابل عبور بین مأموریتش و زندگی‌های فلاکت‌بار، دردناک و تنگ که بسیاری از مردم در آن گرفتار شده‌اند را می‌بیند. او رنج جسمی و روحی، اعتیاد، وسواس، جستجو و مبارزه برای شادی و معنا، ناامیدی‌ها و محرومیت‌ها، آرزوها و غم‌ها را می‌بیند؛ پشت نقاب‌های قناعت، احترام طبقه متوسط و دینداری سنتی، او ترس از زندگی مرگ، فرصت‌های از دست رفته را می‌بیند؛ او نفرت و رنج، آشتی‌ناپذیری و اشتیاق عمیق برای صلح و خوشبختی را می‌بیند. این رنجی ملموس است که او هر روز با آن مواجه می‌شود - نه در تلویزیون، نه روی پرده سینما، بلکه از نزدیک. و این او را آزار می‌دهد. عیسی یک تماشاگر بی‌تفاوت نیست. او سنگدل نیست. برای او واضح است: هیچ‌کس نباید مجبور باشد اینگونه زندگی کند. خدا طور دیگری می‌خواهد.

او این را می‌داند، زیرا مأموریت اوست که به مردم اجازه دهد تجربه کنند که به خدا تعلق دارند، که با او هر آنچه را که به طرز دردناکی از دست می‌دهند، دارند. و همچنین آنچه را که دیگر حتی ممکن است درخواست نکنند: زندگی، آزادی، صلح - بهشتی وسیع - زندگی واقعی، اکنون و فراتر از مرگ.

عیسی نمی‌تواند بی‌عدالتی‌های جهان را به عنوان یک امر مسلم، شاید حتی به عنوان یک امر خدادادی، بپذیرد. اما او، که درباره‌اش می‌خوانیم که همه بیماری‌ها و ناتوانی‌ها را شفا داده است، به حمایت نیاز دارد! او نمی‌تواند این کار را به تنهایی انجام دهد. محصول فراوان است، اما کارگران کم هستند. "او نمی‌گوید: "نگران نباشید، من را دارید!" بلکه می‌گوید: "من به همکاران نیاز دارم زیرا کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد تا بسیاری از مردم بتوانند خدا را تجربه کنند، تا هلاک نشوند بلکه زندگی کنند."

چگونه این را می‌شنویم: عیسی به کمک نیاز دارد زیرا نمی‌تواند به تنهایی این کار را انجام دهد؟ فکر عجیبی است، اینطور نیست؟ فکر نگران‌کننده‌ای است. "نگران نباشید، من را دارید!" ما احتمالاً بیشتر اوقات این را ترجیح می‌دهیم.

منظور از اجتماع چیست؟ عبادت دسته‌جمعی، نوشیدن قهوه، گپ زدن، اجتماعی که در آن احساس راحتی و دنج بودن می‌کنید، جایی که حمایت پیدا می‌کنید، جایی که با افراد خوب ملاقات می‌کنید همه جایگاه خود را دارند. همچنین - زیرا کلیسای عیسی بیشتر است. کشیش سوئیسی کورت مارتی زمانی به طور کنایه‌آمیزی اظهار داشت: عیسی کلیسایی داشت که مردم در آن بودند. ما کلیسایی داریم که نیمکت‌هایی در آن وجود دارد.

بنابراین: عیسی در حال حرکت بود، عیسی به میان مردم رفت. ما اغلب می‌نشینیم و منتظر می‌مانیم تا کسی بیاید، بنشینیم و شکایت کنیم که این همه صندلی خالی مانده است، روی نیمکت‌های ما بنشینیم، به شکل‌های عبادی خودمان، با زبانی اغلب نامفهوم.

اما موعظه و تعلیم در مورد پادشاهی خدا چه فایده‌ای دارد اگر آنها کلمات و ساختارهای فکری دور بیگانه، هرچند زیبا باقی بمانند که با این وجود اکثر مردم از کنارشان می‌گذرند؟ آنها هیچ ارزشی ندارند. آنها جان انسان‌ها را نجات نمی‌دهند. مطمئناً، برای ما خودی‌ها، اگر اجازه دهیم که مورد خطاب قرار بگیریم، اگر آموزش و موعظه با عمل همراه باشد، همانطور که عیسی بارها و بارها نشان داده است، قابل درک و مهم هستند.

ما می‌توانیم از عیسی بیاموزیم. او تحسین ما از عظمتش را نمی‌خواهد، بلکه پیروی ما را می‌خواهد. پس بیایید ببینیم که چگونه این کار را انجام داد.

او راه می‌رفت. او می‌دید - پشت نماها! او آموزش می‌داد و موعظه می‌کرد. او شفا می‌داد. راه رفتن و دیدن آغاز است، برخاستن و باز کردن چشمان ما

وقتی قدم می‌زنیم، در دوسلدورف، در جاهایی که زندگی می‌کنیم، پرسه می‌زنیم، چه می‌بینیم؟ من، اغلب افراد مسنی را می‌بینم که تنها در هوای خوب نشسته‌اند. و در چشمان برخی از آنها، غمی تنهایی‌ای وجود دارد که مرا می‌لرزاند. اما من کنار آنها نمی‌نشینم. نگاهشان زیر پوستم می‌رود، اما من ادامه می‌دهم. از این گذشته، من به اندازه کافی کار دارم

ترجیح می‌دهم به سابقه پزشکی برخی افراد دست نزنم. همان داستان قدیمی رنج بارها و بارها تکرار می‌شود. اساساً، آنها فقط دور خودشان می‌چرخند. چگونه قرار است این حلقه را بشکنم؟ من در قطار با جوانانی آشنا می‌شوم. آنها گاهی اوقات بسیار جسور به نظر می‌رسند. روشی که آنها یکدیگر را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند، تمام غرایز پرواز مرا بیدار می‌کند. الان جلب توجه نکن، وگرنه ممکن است خودم هم کتک بخورم. آنها همین الان هم پر از پرخاشگری هستند. آیا باید، با آنها صحبت کنم؟ نه ممنون! آنها احتمالاً به هر حال جلوی آن را می‌گیرند. ناامیدی، حتی نفرت در تمام چهره‌هایشان نوشته شده است. از کجا می‌آید؟ آیا واقعاً می‌خواهم بدانم، یا قبلاً نظر خودم را شکل داده‌ام؟

زوج‌هایی را می‌بینم که مدت زیادی است ازدواج کرده‌اند. در ظاهر، همه چیز خوب پیش می‌رود. آنها درآمد و معیشت خود را دارند، بچه‌ها خوب هستند، خانه و باغ راحت و باوقار به نظر می‌رسد اما وقتی دهانشان را باز می‌کنند، طرف مقابل بلافاصله با یک اظهار نظر تند پاسخ می‌دهد. همه احساس می‌کنند که مورد حمله و سوء تفاهم قرار گرفته‌اند. این یک بازی مخرب است، کاری که این دو نفر هر روز با هم انجام می‌دهند. اما چه می‌توانم بگویم؟ من به مدت دو یا سه سال به یک مشاور ازدواج نیاز دارم. نمی‌توانم از پس آن بربیایم

من مدت‌هاست که مشکلات عجیب رابطه همکار حتی غریبه‌ام در دفتر را از بر هستم. از یه جایی! به بعد، دیگه نمی‌تونم تحمل شنیدنشون رو داشته باشم - بالاخره باید کارم رو انجام بدم یا آن آدم شاد و همیشه خندان همه فن حریف که در هر کاری موفق است - خوب است که چنین افرادی وجود دارند. نمی‌خواهم به لحن غمگینش بین خطوط توجه کنم. به من ربطی ندارد. اگر بتوانم تا حدودی امورم را اداره کنم، خوشحالم

بله، جماعت عزیز، وقتی قدم می‌زنیم چیزهای زیادی می‌بینیم، وقتی روزنامه می‌خوانیم و اخبار را تماشا می‌کنیم چیزهای زیادی می‌بینیم و می‌شنویم - و چقدر کم از آن با ما می‌ماند. چقدر کم از آن باعث بی‌خوابی ما می‌شود. چقدر کم از آنچه در هموعان اطرافمان می‌بینیم، قلبمان فشرده می‌شود. اما در این دریای بی‌پایان نیاز، اصلاً از کجا باید شروع کنیم؟ ما نمی‌توانیم تمام دنیا را نجات دهیم این باعث می‌شود فکر کنید که در یک قایق سوراخ نشسته‌ایم و فقط چند نفر با دست خالی آب برمی‌دارند. این کار بی‌معنی به نظر می‌رسد. فقط تا ابد ادامه پیدا می‌کند

وقتی افراد بیشتری به جمع‌آوری کمک می‌کنند، امیدوارکننده‌تر می‌شود. این همان چیزی است که عیسی، که با ما در قایق نشسته است، به آن اهمیت می‌دهد: جلوگیری از سیل قریب‌الوقوع مرگ یافتن زندگی - در صورت امکان برای همه افراد در قایق. برای رسیدن به این هدف، او از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند: دست فنجانی، فنجان نوشیدنی که کسی مدت‌ها پنهان کرده است، سطل فرورفته‌ای که در گوشه‌ای کشف نشده است. هر وسیله‌ای در اینجا به معنای تمام هدایای مختلفی است که مردم می‌آورند

توجه داشته باشید، مردم عادی مانند من و شما، نه معجزه‌گران بزرگ. معجزات واقعی امروز اغلب چیزهای بسیار ساده‌ای هستند که ما اغلب فاقد آنها هستیم: اگر قرار بود روی نیمکت پارک با یک پیرزن بنشینم و به آرامی چند کلمه با او رد و بدل کنم تا او دوباره کشف کند که در دنیایی که برای او بیگانه شده است، نامرئی نیست. و شاید چیز بیشتری از آن حاصل شود. عالی می‌شد اگر برای یک بار هم که شده شجاعت به خرج می‌دادم و با جوانان قطار با مهربانی و قدردانی رفتار می‌کردم

به جای اینکه مخفیانه آرزو می‌کردم که آنها به ماه بروند. عالی می‌شد اگر کلمات و حرکات مناسب را برای همکار عجیب پیدا می‌کردم. من هنوز کار خودم را انجام خواهم داد. خیلی خوب می‌شد اگر به سادگی شروع می‌کردیم - نه با نجات جهان، که به سرعت تمام می‌شد - بلکه با وظایفی که پیش روی ماست. اینکه از روی نیمکت‌هایمان بلند شویم، برویم و ببینیم

این درباره عمل‌گرایی کورکورانه نیست. عیسی نمی‌گوید: "کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد، بیایید به آنها بپردازیم!" بلکه چیزی بسیار اساسی به مرثیه درباره تعداد کم کارگران اضافه می‌کند: "از صاحب محصول بخواهید که کارگرانی را برای برداشت محصولش بفرستد!" این درباره برداشت خدا، درباره قوم اوست. بنابراین، همه فعالیت‌ها باید از جانب خدا باشد. او مردم را به وظایفی که برای آنها مناسب هستند، خطاب قرار می‌دهد

اولین وظیفه ما دعا کردن است - اینکه مردم یاد بگیرند گوش دهند و نگاه کنند، اینکه به خودشان اجازه دهند که از آنچه زندگی را نابود می‌کند، آشفته شوند و علیه آن اقدام کنند. وظیفه ما دعا کردن است، که مردم توسط خدا لمس شوند، اینکه هر آنچه در اینجا به ما داده شده در سرمان گیر نکند بلکه در قلب‌هایمان و از آنجا در دست‌ها و پاهایمان فرو رود، اینکه انجیل در محافل پرهیزگاران و پشت دیوارهای ضخیم پنهان نماند

ایمان به پدر عیسی مسیح یک مسئله سیاسی است. او برای عدالت در امور کوچک و بزرگ تلاش می‌کند. او بی‌عدالتی‌ها را به عنوان یک امر بدیهی نمی‌پذیرد. دنیای جدید او به تعویق انداختن برای بعد نیست. این یک رؤیا و حضور برای کسانی است که می‌دانند فراخوانده شده‌اند، کسانی که با زندگی خود نشانه‌های کوچکی از نور را در بسیاری از نقاط جهان قرار می‌دهند که نشان می‌دهد! رسالت عیسی صرفاً سعادت فرد نیست، بلکه نجات جهان است

بخشش ما را ثروتمند می‌کند! انجام کار نیک خوب است. شفا و نجات هم برای گیرندگان و هم برای دهندگان. - مطمئناً! هر کسی که تعهدی می‌دهد، تعهد می‌دهد. خدا به یاران برداشت خود زندگی، آرامی را وعده نمی‌دهد. این دلیل دیگری است که چرا اولین وظیفه ما دعا است. این یک درخواست یک اطمینان خاطر و یک منبع قدرت برای کار اغلب دشوار و گاهی ناامیدکننده برداشت است. از این گذشته، این دعایی به نام عیسی است و خدا همیشه آن را خواهد شنید. در اینجا، در ادامه انجیل "متی، اعزام شاگردان مستقیماً دنبال می‌شود. و از آن زمان تا به امروز، خدا بارها "یاران برداشت را فرستاده است. بنابراین، بیایید از دعا به درگاه خدا با اطمینان و اعتماد کامل دست نکشیم که پادشاهی او به کسانی که «مضطرب و پراکنده هستند، مانند گوسفندان بدون چوپان» نیز برسد، و به ما نشان دهد که کجا و چگونه خودمان می‌توانیم به طور عملی در این امر سهیم باشیم. آمین